

باسمه تعالی

کلام در این بود که مرحوم اخوند فرمود تارة متعلق نهی اصل عبادت است و ا خری جزء عبادت است، و ثالثة شرط عبادت است، و رابعة وصف عبادت است و این وصف یک وقت ممکن است وصف ملازم باشد یک وقت ممکن است وصف مفارق باشد.

اگر این نهی به جزء عبادت بخورد فرمود ا بن جزء باطل میشه چون جزء عبادت قطعاً عبادت است، اینجا محقق ا یروانی ، حاج شیخ گر این نهی به جزء عبادت بخورد فرمود ا بن جزء باطل میشه چون جزء عبادت قطعاً عبادت است، اینجا محقق ا یروانی ، حاج شیخ اصفهانی به آقای اخوند اشکال کرده که کی گفته جزء عبادت حتماً باید عبادت باشد، نه ممکنه جزء عبادت ، عبادت نباشد.

حاج شیخ فرموده چون عبادت یا اون عملی است که حسن ذاتا، مثل خضوع و خشوع، یا اونی که لو امر به لکان امره تعبیدیا، مرحوم حاج شیخ فرموده ممکنه یک مرکبی باشد که آن مرکب، یک جزئش حسن نباشد، و ممکنه یک مرکبی باشد یک جزئش امرش توصلی باشد، امر عبادی نباشد چه دلیل داره باید جزء عبادت ، عبادت باشد؟

آقای ابروانی فرموده جزء عبادت ، عبادت است، بنا بر مسلک قوم، که قصد قربت در متعلق تکلیف میتواند اخذ بشود، ممکنه قصد قربت را در بعضی از اجزا اخذ بکند ، در بعضی از اجزا اخذ نکند. فرموده این نمی شه. قصد قربت وقتی که عبادت باشد باید در همه اجزا اخذ بشود.

ولی بنا بر مسلک اخوند که فرموده قصد قربت در متعلق اخذ نمیشه، به حکم عقل است، چون گاهی موقع غرض از این عمل و از این فعل استیفا نمی شه مگر به قصد قربت، فرموده خب ممکنه یک جزء غرضش به قصد قربت مصلحتش استیفا بشه ، یک جزء این طوری نباشد.

بنا بر مسلک اخوند اشکال داره، جزء عبادت ممکنه عبادت نباشد.

ولی بنا بر مسلک مشهور و کسانی که می فرمایند می شه قصد قربت در متعلق تکلیف اخذ بشه این قطعاً امرش به جزء، امر عبادی است.

اشکال: عبادت یعنی تمام اجزانش عبادی باشد...

جواب: خب ا بن اشکالات شما به فرمایشات حاج شیخ این در واقع بحث اصطلاح است اگر کسی بگه مقصود از عبادت یعنی کل اجزا باید عبادی باشد، چون مرکب چیزی غیر از اجزا نیست، خب بله، نمی شه یک جزء عبادی نباشد. اما اگر کسی بگه نه، عبادت اون مرکبی است که همه اجزانش عبادی باشد یا بعضی از اجزانش عبادی باشد، اگر کسی میخواد بگه عقلاً چنین مرکبی نمیشه که بعضی از اجزانش عبادت باشد ، و بعضی از اجزانش عبادی نباشه خب این حرف آقای ابروانی غلط است.

فرقی بین مسلک آقای اخوند و مسلک بقیه نیست چون روی مسلک بقیه شارع می فرماید امر کردم به رکوع و سجود و قرائت و تکبیرة الاحرام و تشهد و تسبیحات اربعه و سلام به شرط اینکه قصد قربت در ا بن پنج جزئش باشد، بقیه قصد قربت مهم نیست. اگر مقصود این است که این عقلاً محال است آقای ابروانی !

خب چه استحالته ای داره؟ اگر مقصود این است که نه، عبادت یعنی اونی است که همه اجزانش مشروط به قصد قربت باشد، خب بنا بر مسلک اخوند هم همین بحث هست که و لو عقلاً قصد قربت دخیل در استیفاء غرض است ولی عقل میگه اونی را می گیم عبادت که عقل بگه قصد قربت در همه اجزانش دخیل است، در استیفاء غرض همه ش دخیل است، چه فرقی هست بین مسلک اخوند و غیر آخوند ??

این حرف وجهی ندارد.

اما رو فرمایش حاج شیخ اصفهانی ، از اینجا روشن شد کلام حاج شیخ هم ناتمام است . اگر ایشان می خواد بفرماید که عقلاً ممکن است که یک مرکبی بعضی از اجزانش عبادی نباشد ، خب بله، اگر اخوند این را منکر باشد این که درست نیست اما اگر نه ، اخوند بفرماید فرض ما در اینجاست. خب این اشکال حاج شیخ وارد نیست.

و لکن بحث ما در ما نحن فيه آقای حاج شیخ و آقای اخوند اعم است. اینکه اخوند می فرماید اگر نهی از جزء عبادت بشه فاسد است، لان جزء العبادة عبادة، اگر مقصودت آقای اخوند! این است که فرض کلام این است که جزء عبادت، عبادت است؟ نه، فرض کلام این نیست.

خب بحث می کنیم اگر یک مرکبی شارع نهی کرد که آن مرکب، بعضی از اجزایش عبادی بود، بعضی از اجزایش عبادی نبود، و لکن حق با اخوند است، چون بحث ما این است که نهی تارة از عبادت می شه، و اخرا از معامله می شه، حالا نهی از عبادت ممکنه از اصل عبادت بشه، ممکنه از جزء عبادت بشه خب اگر این جزء عبادت خودش عبادت نباشد معامله باشد، این اصلا داخل محل نزاع نیست.

چون خب جزء عبادت که میشه نهی از معامله، اگر جزء عبادت، عبادت نبود، این می شه نهی از معامله.

مگر اینکه یک حرف بزند اخوند. حاج شیخ اصفهانی می فرماید چرا اگر جزء عبادت منهی عنه باشد این عبادت باطل است؟ اخوند فرمود باطل نیست چون دو مرتبه جزء غیر منهی عنه را میاره. حاج شیخ فرموده باطل است. چون مشتمل بر مبعوض نمی تونه مقرب باشد، مقید بر مبعوض نمی تواند مقرب باشد. پس چه عرض می کنیم؟ عرض می کنیم آقای اخوند! چرا شما فرمودی تارة متعلق این نهی اصل عبادت است و اخرا جزء عبادت است؟ بعد فرمودی جزء عبادت، عبادة. میگویم به چه دلیل؟ این از کجا در آوردی که جزء عبادت، عبادت است. خب ممکنه جزء عبادت، عبادت نباشد؟ یک جزئی از عبادت توصلی باشد، اگر بگی یک جزئی از عبادت توصلی باشد، دیگه نهی از این جزء ربطی به عبادت ندارد، چون بحث ما این است که تارة نهی به عبادت می خوره، و اخرا به معامله می خوره.

اگر نهی به یک جزئی بخورد که آن جزء عبادت نباشد این دیگه چه ربطی داره که ما بگیم این نهی از عبادت است و اینجا بحث بکنیم؟ این در نهی از معامله بحث می شه.

این حرف درست نیست چون به قول حاج شیخ بحث می کنیم که اگر یک مرکبی هست، این مرکب باید قصد قربت بشه در بعضی از اجزایش، آیا میشه که یک مرکبی که مشتمل بر مبعوض است اون مرکب را قصد قربت درش کنیم یا نمیشه؟ حاج شیخ فرموده مشتمل بر مبعوض امکان تقرب نداره.

پس جا برا بحث داره این در معامله بحث نمی کنیم. چون در معامله قصد قربت معتبر نیست. کلام این است که اگر مولا امر کرد به مرکبی و بعضی از اجزاء این مرکب توصلی بودند ولی خود مرکب، عبادی بود به معنای اینکه قصد قربت در بعضی از اجزایش معتبر بود آیا می شه مرکبی که مشتمل بر مبعوض است در این مرکب قصد قربت کرد یا نمی شه قصد قربت کرد؟ خب این محل نزاع است کجا باید بحث کنیم این را؟ این جاش در همین نهی از عبادت است.

پس ما باید بحث کنیم که اگر نهی، به جزء عبادت می خوره ممکنه آن جزء عبادت، عبادی باشد، ممکنه آن جزء عبادت، توصلی باشد. خب اگر جزء عبادت، توصلی است، نهی هم به خود عبادت نخورده به این جزء خورده یعنی چه که بحث کنیم نهی از این جزء عبادت آیا موجب فساد عبادت می شه یا نه؟ خودش که عبادی نیست. گفتیم که به قول حاج شیخ می فرماید درست است که خودش عبادی نیست ولی مشتمل بر مبعوض، نمی تونه مقرب باشد.

پس این اشکال به اخوند وارد است که نهی یک وقت از جزء عبادت است شما فرمودی فاسد میشه به خاطر اینکه جزء عبادت، عبادت است، این حرف غلط است. یعنی ناقص است. جزء عبادت ممکنه عبادت نباشد. جزء عبادت ممکنه توصلی باشد.

اشکال:.....

جواب: قصد قربت در بعضی از اجزاء مرکب است.

اشکال...

جواب: چون بعضی از اجزاء مرکب استقلالی نیست. شما چه جور می توانی بعضی از اجزاء مرکبی که قطعاً باید همراهش مبعوض را بیاری بگی من این قسمتش را من قصد قربت می کنم، این نمیشه.

این نسبت به جزء عبادت.

یعنی نمیشه، یعنی جای بحث است حالا ممکنه کسی بگه اشکال نداره.

اما شرط عبادت، حاج شیخ باز فرموده شرط عبادت هم نمی شه منهی عنه باشد چون مقید به مبعوض امکان تقرب بهش نیست. چطوری که خود مبعوض امکان تقرب بهش نیست، مقید به مبعوض هم امکان تقرب بهش نیست.

لذا فرموده شرطش باز نمی تواند مبعوض باشد.

خب اینجا در فرمایشات اخوند ما باید در دو مقام بحث را جمع بندی کنیم.

یک بحث این است که تقسیم محل النزاع. محل نزاع چیه؟ نهی از اصل عبادت از جزء عبادت، از شرط عبادت، از وصف عبادت.

یک بحث این است که نه، حالا که محل بحث و نزاع را تنقیح کردیم و همه اینها داخل محل نزاع است. حکمش چیه؟

اخواند همه ش را در همین بیان قبل از مهم بیان کرده. و حال آنکه این اشتباه بود. اخوند قاعده ش این بود که می فرمود تارة نهی از اصل عبادت است، اخرا از جزء عبادت است، ثالثاً از شرط عبادت است، رابعاً از وصف عبادت است، بعد می فرمود و اما الکلام فی صحه‌ها فسادها.

ولی اصل عبادت را آمده بعد بحثش کرده. ولی جزء و شرط و وصف را همان جا اشاره کرده. خب این اشتباه است.

یک ایراداتی به کفایه وارد است. مثلاً یکی از ایرادها این است که گفته اخوند می فرماید وصف تارة وصف ملازم است و اخرا وصف مفارق است.

وصف ملازم را مثال زده مثل النهی عن الجهر و الاخفات للقراءة. اینجا به اخوند ممکنه کسی اشکال بکند که شما جهر و اخفات للقراءة را وصف ملازم شمردی و قصدیت را نسبت به صلات و وصف مفارق شمردی، و حال آنکه هر دو یکسان است. قرائت ممکنه جهر باشد ممکنه اخفات باشد. صلات ممکنه در دار غصبی باشد ممکنه در غیر دار غصبی باشد چرا او وصف ملازم است این وصف مفارق است؟

اخواند در کفایه می فرماید من نگفتم کالنهی عن القراءة جهر، نهی به قرائت نخورده تا شما بگی این نهی که به قرائت خورده باشد، قرائت ممکنه جهریه باشد ممکنه اخفاتیه باشد. مثل صلات ممکنه در مکان غصبی باشد ممکنه در مکان غیر غصبی باشد. می فرماید نهی شده از وصف، یعنی نهی شده از جهر.

خب جهر قطعاً در قرائت می شه دیگه. ولی قصد ممکنه با صلات باشد ممکنه قصد در ضمن غذا خوردن باشد.

باز به اخوند اشکال کردند که آقای اخوند! جهر هم همین طور است، جهر ممکنه در قرائت صلاتی باشد ممکنه در درس باشد، ممکنه در بازار دلال ها داد می زنند. چه فرق می کند؟

اخواند می فرماید فرقی این است که نهی از مطلق جهر نشده تا بگیم این جهر گاهی مواقع در قرائت است و اخرا در غیر قرائت است، نهی شده از وصف با این موصوف، یعنی عن الجهر فی القراءة، جهر در قرائت منهی عنه است ولی در قصد دلیل نیامده نهی کند از غصب در صلات. دلیل آمده نهی کرده از مطلق غصب. خب مطلق غصب ممکنه در صلات باشد ممکنه در غیر صلات باشد. ولی اون دلیل آمده نهی کرده از خصوص جهر در قرائت. خب جهر در قرائت قطعاً در قرائت میشه.

لذا این سرّ این است که اخوند جهر در قرائت را وصف ملازم شمرد و این غصب در صلات را وصف مفارق شمرد.

یک اشکال دیگه به اخوند کردند این است که اخوند در کفایه داره که به خاطر اینکه اگر جهر منهی عنه باشد قطعاً قرائت هم می شه منهی عنها، نهی از وصف مساوق للنهی عن الموصوف، اینجا به آقای اخوند اشکال کردند که آقای اخوند! چرا نهی از وصف قطعاً مساوق است با نهی از موصوف؟ این که خلاف مسلک شماست. وصف و موصوف در وصف ملازم می شوند متلازمین. شما که فرمودی متلازمین لازم نیست در حکم متحد باشند، در بحث امر به شیء مقتضی نهی از ضد، فرمودی متلازمین در حکم نمی توانند متحد باشند، لازم نیست متحد باشند، بله، متلازمین در حکم نمیتوانند مختلف باشند، یک ملازم ماموریه باشد، یک ملازم منهی عنه باشد، اما دو تا ملازم اگر یکی منهی عنه شد، دیگری هم باید منهی عنه باشد، نهی از لازم مساوق است از نهی از ملزوم این به چه دلیل آقای اخوند؟ این خلاف حرف و مسلک شماست.

این را هم ممکنه جواب بدیم، شاید بعضی جواب دادند که این اشکال به کفایه وارد نیست چون درست است که اون عبارتش هست که مساوق للنهی عنه، ظاهر این عبارت اشکال داره، ولی شاید مقصود اخوند این است که یعنی آن ملازم ماموریه نمی

تواند باشد، نه منهی عنه است، و وقتی مأموریه نتوانست باشد خب عبادتی که امر نداشت صحیح نیست، قصد قربت نمی شه کرد، اگر کسی این دفاع را از اخوند بکند که در عبارت اخوند تسامح است، مقصودش عدم امر است این دفاع هم غلط است چون اخوند از آنهایی است که می فرماید صحت عبادت امر نمیخواد، در بحث ترتب اخوند فرمود عقلا ترتب محال است، ولی صحت عبادت امر نمی خواد، ملاک هم کافی است خب اگر این قرائت منهی عنها نیست چه اشکال دارد این قرائت ملاک داشته باشد ، مأموریه نیست ولی ملاک داره، به قصد ملاک میاره.

لذا یک اشکال به اخوند وارد است این است که در قسم رابع چرا فرموده و النهی عن وصف ملازم مساوق للنهی عن الموصوف؟

اشکال...ملازم با یک مفسده است.

جواب: اشکال نداره ملازم با یک مفسده باشد.

ملازم دو تا وجودند. وقتی ملازم بود با یک مفسده دو تا وجودند. وقتی که دو تا وجود شد، مثل باب ترتب ، باب ترتب چطور صلات ملازم است با ترک ازاله و ترک ازاله مصلحت نداره بلکه شاید مفسده داشته باشد ولی صلاتش مصلحت داره.

اشکال: اخوند در بحث اجتماع امر و نهی....

جواب: اون در جایی است که ...اون دو تا کلام است:

یک بحث این است که ما میخوایم بگیم آیا نهی از عبادت مقتضی فساد است یا نه؟ نهی از وصف ملازم مقتضی فساد نیست ممکنه صحیح باشد.

یک وقت انسان میخواد بگه نه، قطعاً فاسد است، نه، ممکنه صحیح باشد. ممکنه ملاک داشته باشد با قصد ملاک بیاری.

اشکال...

جواب: اخوند می فرماید عبادتی که امر نداره ، عملی که امر نداره ، ممکنه عدم امرش به عدم مقتضی باشد ممکنه عدم امرش به خاطر وجود مانع باشد. پس نمی توانی بگی اینجا چون امر نداره پس قطعاً ملاک نداره، چون ممکنه ملاک داشته باشد.

اشکال..

جواب: پس این بحث غلط است باید به اصل عملی مراجعه کنی.پس این حرف غلط است که بفرماید به خاطر اینکه نهی از وصف ملازم است با نهی از موصوف چون موصوف امر نداره.

اشکال:...

جواب: نه لازم نیست امری در یک زمانی باشد.

اشکال: پس ملاک و از کجا بفهمیم؟

جواب: اون که اشکال محقق خوبی است ، اخوندکه از این حرفها نمی زند. بعد هم ملاک را از کجا کشف کنیم ؟ اخوند خلاصه در باب ترتب ملاک از کجا کشف کرد؟ هر کجا در باب ترتب ملاک و کشف کرد اینجا هم کشف می کند.

اشکال...

جواب: امر نبود. امر بود و رفت یعنی چه؟

اشکال..

جواب: امر که نمیداد بره. یعنی اگر لولا المانع ، امر داشت. خب اینجا هم همین طور است : لولا این نهی، امر داشت.

اشکال: امر به کلی صلات وجود دارد.

جواب: امر به کلی صلات هم وجود ندارد. در آنجایی که آخر وقت است رفته تو مسجد هم از اله است هم نماز آیات است هم نماز یومیه است. ممکنه نباشد.

اشکال: وصف ملازم چی؟

جواب: وصف ملازم هم مثل همین صورت آخر وقت است.

خب در ما نحن فیه این اشکال را به اخوند کردند. ولی این اشکال شاید وارد نباشد. چون اونجایی که آخوند قائل است به اینکه احد المتلازمین را به خاطر ملاک می شه آورد، اونجایی است که احد المتلازمین به خاطر ملاک ترکبش انضمامی است، دو تا وجود است. نه یک وجود. در ما نحن فیه قرائت با جهر یک وجود است، این طور نیست که قرائت یک چیز باشد، جهر یک چیز باشد، دو تا نیست. قرائت و جهر یک وجود است. ولی این دفاع از اخوند خوب است. و لکن ممکنه کسی به این دفاع این اشکال و بکند که اقا! خب باید وصف ملازم و وصف غیرملازم را هر دو را یک کاسه کند، بگه این جا داخل در اجتماع امر و نهی است.

میگیم نه، فرق می کند. اینجا داخل در اجتماع امر و نهی نیست. چون اجتماع امر و نهی به نظر آخوند فرمود در جایی است که متعلق امر و متعلق نهی دو تا عنوان باشد مثل غصب و صلات ولی نهی از جهر در قرائت و قرائت این دو تا عنوان نیست، یک عنوان است، نگید که اخوند فرمود تعدد جهات و اضافات الظاهر، آخرین امر کفایه در بحث اجتماع امر و نهی، فرمود الظاهر لحوق تعدد الجهات و الاضافات الی تعدد العناوین خب اینجا هم جهت دوتاست، اضافه دوتاست، میگیم نه، جهت دوتا نیست، امر به طبیعی قرائت بخواد بکنه، نهی از جهر در قرائت، این دو تا جهت نیست.

بله، اگر امر بفرماید به قرائت اخفاتیه، نهی کند از قرائت جهریه، این جهت دوتاست مثل اکرم العلماء و لا تکرّم الفساق است، منافات ندارد که بگیم قرائت به لحاظ اضافه ش به جهر میغوض است، مفسده است، به لحاظ اضافه ش به اخفات محبوب است، مصلحت دارد، این دوتاست اما اگر امر خورد به طبیعی قرائت، و نهی خورد به جهر در قرائت، این اجتماع امر و نهی نیست به نظر اخوند.

پس کفایه خوب مطلب را صاف کرده، جهر در قرائت با این ان قلت و قلت هایی که عرض کردم و دفع کردن، این مصداق نهی از ملازم است، اون قصد مصداق نهی از وصف مفارق است.

اشکال...

جواب: وصف و موصوف که جزء نمی شه. وصف و موصوف یک وجود است و جزء نمی شه. جزء از مرکب یعنی اینکه نهی بخوره به قرائت، ولی نهی که به قرائت نخورده.

بله، نهی از وصف ملازم است با نهی از جزء، این هم که گفتیم تسامح است، اخوند قبول نداره. چون متلازمین، لازم نیست متحد در حکم باشند.

این تدقیق در کفایه.

حالا این که آقای اخوند اگر نهی شد از وصف ملازم آیا این عبادت فاسد می شه یا همیشه؟ اگر نهی از جزء شد فاسد می شه یا نمی شه؟

حاج شیخ اصفهانی فرموده اگر یک مرکبی مبعوض مولا باشه یک جزئش، او قابل تقرب نیست، چون ممکنه یک جزئی مبعوض مولا باشد ولیکن بقیه اجزاء همراه آن جزء محبوب مولا باشد. ممکنه یک جزئی مبعوض مولا باشد ولی آوردن بقیه اجزا همراه او محبوب مولا باشد. این چه اشکال دارد؟

اشکال.....

جواب: کل از یک جهت مبعوض نیست.

الان شیرینی میگن یک ماده ای روش می ریزند (وانیل) که خودش را اگر خودش را بخوری کشنده است ولی اگر شیرینی هم روش وانیل نباشد طعم مزه نداره. منافات نداره که یک جزئی خودش فی حد نفسه مبعوض باشد ولی مشتمل بر اون جزء مصلحت داشته باشد، محبوب مولا باشد.

اشکال: مثال شیرینی خارج است

جواب: این هم خارج است. مرکب، یک جزئش ...

خب مجموع شیرینی و وانیل را همه میگویند شیرینی. این طور نیست که کسی بگه این شیرینی با وانیل است، پس آگه این طور باشد که این شیرینی با وانیل است، پس این شیرینی با آرد است، این شیرینی با شکر است، نه دیگه مجموع این را میگویند شیرینی.

اشکال: در شیرینی فرض این است که به وانیل به تنهایی نهی خورده ولی در اینجا فرض این است که در حالی که مرکب است نهی خورده.

جواب: احسنتم. اگر کسی بگه این جزء در وانیل در ضمن مجموعه که باشد مفسده نداره، ولی اینجا فرض این است که در ضمن مجموعه باشد مفسده دارد. خب چه اشکال داره؟ در ضمن مجموعه که باشد مفسده داره. و لکن مجموع آن اجزاء مصلحت دارد. این عقلا اشکال نداره.

ولی یک اشکالی در مقام وارد است که آقای اخوند! چه جور ممکنه که یک جزئی مبعوض مولا باشد در عین حال این و در مرکب اخذ بکند؟ خب این مبعوض مولاست برا چی مبعوض مولا را در مرکب اخذ بکند؟

جواب می‌دیم: اخوند می‌فرماید معلوم می‌شه شما محل نزاع را متوجه نشده‌ای. چون شارع که جزء منهی عنه را داخل نبرده. قطعا این جزء منهی عنه جزء مامور به نمی‌تواند باشد کلام این است که اگر یک فعل مبعوضی را شما آوردی شارع گفته در نماز شما نظر به اجنبیه نکن، حالا آگه شما نظر کردی، چه اشکال داره که این نماز، خودش مامور به باشد همه این ایرادهایی که حاج شیخ و دیگران به اخوند کردند منشأش یک کلمه شده، آن یک کلمه این است که شارع که جزء منهی عنه را که داخل عبادت نیاورده، داخل مرکب نیاورده، اگر کسی به اختیار خودش یک فعلی که منهی عنه بوده آن را داخل مرکب آورد، چه فرقی می‌کند آقای اخوند! آقای حاج شیخ! چه فرق می‌کند انسان به اجنبیه نظر کند در نماز یا سور عزائم را بخواند.

اشکال....

جواب: این هم ترکیبش انضمامی است. سوره عزائم چه ربطی به نماز داره؟ این سوره عزیمه خوانده بعد سوره توحید خوانده، قرآن بین السورتین هم اشکال نداره، زیاده در نماز هم اشکال نداره، یا زیاده نیست. اصلا انسان می‌ماند که چه جور میشه کسی مثل حاج شیخ با این عظمت این طور اشتباهی بکند که انسان تعجب می‌کند اصلا.

اقا! چه فرقی است بین قرآنت سور عزائم و بین نظر به اجنبیه؟ اگر مشتمل بر مبعوض، یعنی یک فعل مبعوض آورد خب در نظر اجنبیه هم یک فعل مبعوض آورده. اگر مقصود این است که آن فعل مبعوض در نظر اجنبیه جزء نماز نیست خب این هم جزء نماز نیست، اونی که جزء است سوره توحید است، توحید را آورده یک سوره عزیمه هم خوانده، این چه اشکال داره؟ کی می‌تواند به اخوند اشکال کند؟

یک کلمه است: مشتمل بر مبعوض نمی‌تواند تقرب داشته باشد وقتی که آن مبعوض خودش جزء آن مرکب باشد نه اینکه ظرف اتیانش در مرکب باشد، پس اگر اینطوری باشد نمازهای اکثر مردم باطل است، چون وقتی که نماز می‌خواند، به خصوص این جوونا، بعضی‌ها موبایل هم همراهشان است عکس‌ها را نگاه می‌کنند، سوال می‌کند ما می‌خوایم عکس نگاه کنیم در نماز؟ میگه حالا نمازت و بخوان، عکس تم نگاه کن، ولی نماز بهتر از بی‌نمازی است.

در ما نحن فیه آقای حاج شیخ! مشتمل بر مبعوض نمی‌تواند تقرب بیاره او اصلا جاش اینجا نیست.

و للكلام تنمة.